

## حسینی شیرازی و مثنوی اشترنامه

دکتر کاووس رضایی\*

### چکیده

این گفتار گزارشی از یکی از آثار گران سنگ دوره ی قاجاریه به نام «پنج گنج حسینی یا خمسه ی حسینی» سروده ی شاعر نامدار (محمد حسین معروف به حسینی شیرازی یا حسینی قزوینی شیرازی پسر محمد حسن مجتهد اصولی) می باشد. مثنوی های پنج گانه ی این اثر عبارتند از: وامق و عذرا، مهر و ماه، اشترنامه، الهی نامه و وصف الحال، که هر یک از جایگاه خاصی برخوردار می باشد. بعد از معرفی سراینده به بررسی و چگونگی تصحیح و معرفی این آثار پرداخته شده است.

واژه های کلیدی: حسینی شیرازی، خمسه حسینی، اشترنامه

**مقدمه:**

ادبیات فارسی از کهن ترین روزگاران تا به امروز از جلال و جمال خاصی برخوردار بوده است و در هر دوره ای دانشوران و خردمندانی بوده‌اند که با زبان و قلم خود به شکوفایی و بروز این جلال و جمال پرداخته‌اند. اما همیشه فرصت و زمینه معرفی آنها به دلایلی میسر نبوده است. و چه بسیار آثار ارزش مندی که هنوز در بستر خاموشی و فراموشی آرامیده‌اند و با توجه به مهیا شدن زمینه های چاپ و انتشار، هنوز کسی به آنها دسترسی پیدا نکرده است که به یقین معرفی و انتشار بعضی از آنها می تواند احیاگر قسمت های عظیمی از فرهنگ این مرزو بوم باشد. هر چند که افراد زیادی عمر خود را در این راه نهاده و بخشی از آنها را شناسایی و معرفی کرده‌اند. اما هنوز آنچه باید صورت نگرفته است. یکی از این آثار فروخته در بستر فراموشی (خمسه ی حسینی شیرازی) بوده است که بعد از تلاش های فراوان در جهت دسترسی به نسخه های خطی آن به تصحیح، و توضیح آنها پرداخته شده است و به یاد ایام

پرمخاطره و حیرت بر انگیز سراینده ی آنها ایامی قلم زنی شده است تا یاد آن مرد افتخار بر انگیز و آثار دل انگیزش ماندگار ماند.

### آفریننده ی اشترنامه کیست؟

محمدحسین معروف به حسینی شیرازی یا حسینی قزوینی شیرازی، پسر محمدحسن مجتهد اصولی، از شاعران و عارفان دوره ی قاجار بود. او در سال ۱۱۸۴ هجری قمری در کربلا به دنیا آمد. ابتدا علوم دینی را نزد پدر خویش آموخت و علوم معقول و منقول را فرا گرفت. اما از همان کودکی «داعی باطنی و جذبه ی ربّانی پیوسته او را به دیگر عوالم دعوت می کرد و به مقام فنا و نیستی می کشید... یک چند نیز از یار و دیار خویش و اقربا و محراب و منبر چشم پوشید و قلندروار سیار هر دیار گشت و سختی ها و سستی ها کشید». و بالاخره به شیراز بازگشت و به شرف صحبت و دست گیری میرزا ابوالقاسم شیرازی متخلص به «سکوت» نایل آمد و از این راه، معرفت او کمال یافت.

«میرزا ابوالقاسم سکوت شیرازی (درگذشته به سال ۱۲۳۹ قمری) از عرفای سده ی سیزده هجری بود که سالیانی از عمر خود را در شهرهای اصفهان، نایین، کاشان، شیراز، مکه، شام، عراق و... گذراند. وقار، فرزند بزرگ وصال شیرازی درباره ی میرزای سکوت گفته است: «پدرم کراراً در مورد آن جناب می فرمود که: من در این باب جز این نیافتم که گوهری تابناک در این توده ی خاک بیفتاد و هفتاد واند سال بزیست و هیچ کس به کُنه معرفتش پی نبرد که او که بود و چه بود». (رکن زاده ی آدمیت، ۱۳۲۹، ۱۶۰)

حسینی یک بار دیگر رو به غربت نهاد و به شهرهای مختلف ایران و هند سفر کرد و با سیر در آفاق و انفس بر مراتب معرفت خود افزود. اما بار دیگر جذبه ی پیر و استادش او را به شیراز کشاند و پس از مدتی هر دو پدر خویش را از دست داد: هم پدر روحانی اش (میرزا ابوالقاسم سکوت) و هم پدر جسمانی اش (محمدحسن مجتهد

اصولی). پس از درگذشت آن دو «مسند ارشاد و هدایت هر دو پیشوای ظاهر و باطن به وی انتقال یافت» و ذوالریاستین شد.

حسینی شیرازی که «رئیس اخوان نعمت‌اللهی شده بود» (همان، ۱۶۹) شوری ویژه در گفتار داشت و با بیانی فصیح و صریح، مسائل و مباحث عرفانی را بر سر منبر باز می‌گفت. از همین رو بسیاری شیفته‌وار به او می‌گرویدند و خشم شیوخ زمانه را برمی‌انگیختند. تا این که علمای زاهد به کفر او فتوا دادند، او را شیخ گمراه خواندند و برای دست‌گیری و مجازات او به حکومت وقت شکایت بردند.

والی وقت فارس برای خواباندن فتنه و سرکوب شورش، دستور داد انجمنی از علما گرد آیند و با او به مناظره‌ی علمی بپردازند، تا چنانچه انحراف و گمراهی او ثابت شود، او را مجازات کنند. علمای شیراز پس از مشورت با هم، «آخوند محمدتقی حکیم» را به نمایندگی برگزیدند تا از سوی آنان با مناظره، «فساد عقیده و بطلان طریقه‌ی» او را به اثبات برسانند. محمدحسین آقا، هیچ‌کدام از دوستان و مریدان را برای همراهی خود در مناظره اجازه‌ی ورود و دخالت نداد، بجز «وصال شیرازی» که از برادران طریق و یاران شفیق او بود. و در هر حال با او همدم و هم‌قدم و رفیق». (نایب‌الصدر، ۳ / ۳۶۵) برادر کوچک‌تر او یعنی حاج‌آقا محمد مجتهد (منورعلی‌شاه) هم با پافشاری، خود را به جمع مناظره رساند.

در پایان این مناظره، حاضران پاسخ‌های محمدحسین شیرازی را پسندیدند. از او پوزش خواستند و او را رها کردند.

او در مثنوی «مهر و ماه» در ابیاتی به زبان عربی، ضمن گله و شکایت، از معاصران متعصب و متحجر خویش و با اشاره به رفتاری که با او داشته‌اند، اتهام و تکفیر خود را آشکارا باز گفته و به نظم درآورده است، چند بیت از آن ابیات را، برای نمونه، باز می‌نگریم:

... بلا عُذْرٍ وَ مَكْرٍ عَاتِبُونِي	بلا ذَنْبٍ وَ جُرْمٍ عَاقِبُونِي
وَ قَالُوا قَدْ كَفَرْتَ بِمَا لَدَيْنَا	فَلَا تَرْكُنْ وَ لَا تَقْبَلْ إِلَيْنَا
بِكُفْرِكَ قَدْ حَكَمْنَا اسْتِمَاعاً	لَقَتَلَكَ قَدْ جَمَعْنَا اجْتِمَاعاً
وَ ذَبْحَكَ عِنْدَنَا كَالصَّوْمِ لَازِمٍ	لَأَنَّكَ لَا تَزُلُ فِي الدَّهْرِ صَائِمٍ...
وَ قَتَلَكَ كَالصَّلَاةِ لَنَا عِبَادَهُ	لَشَوْقِكَ فِي السَّعَادَةِ بِالشَّهَادَةِ
نُشَارِكُ فِي قِتَالِكَ أَجْمَعِينَا	لِيَرْحَمُنَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ
وَ رَجَمَكَ فِي الشَّرِيعَةِ كَالجِهَادِ	لَأَنَّكَ لَسْتَ مِنْ أَهْلِ الْفَسَادِ...
وَ دَفَعَكَ عِنْدَنَا عَيْنَ الدَّفَاعِ	لَأَنَّكَ لَسْتَ مِنَّا فِي الْخُدَاعِ...

(حسینی، نسخه ی خطی، مهر و ماه، ۱۳۲۴، ۱۰۱-۱۰۲)

... آن‌ها، بدون هیچ نیرنگ، فریب، گناه و جرمی مرا سرزنش و مجازات کردند و گفتند: تو به هر آنچه نزد ماست، کافر شدی؛ پس به سوی ما نیا و به نزدیک ما مشو. همه‌ی ما به کفر تو حکم کردیم و بر گشتنت همراه شدیم.

کشتن تو برای ما مثل روزه واجب است؛ زیرا تو همیشه روزه‌دار هستی... قتل تو برای ما عبادت است، مثل نماز؛ زیرا تو آرزو داری با شهادت به سعادت برسی. همه‌ی ما در جنگ با تو شرکت می‌کنیم تا آمرزیده شویم، سنگ‌سار کردن تو در شریعت ما مثل جهاد است، زیرا تو از فاسدان نیستی... و دور کردن تو نزد ما عین دفاع است، چون تو در خدعه و نیرنگ مثل ما نیستی....

سراینده‌ی «پنج گنج حسینی» در نیمه‌ی ذی‌حجه‌الحرام ۱۲۴۹ قمری در ۶۵ سالگی در شیراز درگذشت و در بقعه‌ی امام‌زاده سیدمیراحمد، در کنار مرقد پیر خود، «میرزا ابوالقاسم سکوت» به خاک سپرده شد.

(حسینی، دیباچه ی نسخه ی خطی، ۱۳۲۴، ۱۰)

«داوری رضاقلی‌خان هدایت (۱۲۱۵ تا ۱۲۸۸هـ.ق) که معاصر حسینی بوده، در شیراز زندگی می‌کرده و بارها به دیدار او رفته و با او هم‌نشینی کرده است، سند مناسبی ست برای شناخت جایگاه علمی و عرفانی ایشان در زمان خویش. به ویژه آن که مطالب نوشته شده در «ریاض‌العارفین» درباره‌ی حسینی در زمان حیات او به

نگارش در آمده است. هدایت او را با عنوان «حسینی قزوینی» معرفی می‌کند. بدیهی‌ست که صفت قزوینی به دلیل قزوینی بودن پدر او - محمدحسن اصولی - است، وگرنه حسینی در کربلا زاده شده و در شیراز زندگانی خود را گذرانده است». (هدایت، نقل به مضموم از مقدمه، ۱۳۱۶)

«هو فخرالعارفین و زین‌الواصلین و كهف‌الحاج، حاجی محمدحسین خلف‌الصدق مجتهدالزمن حاجی محمد قزوینی‌ست... و آن جناب در زمان شباب از علوم معقول و منقول کامیاب و به حکم ذوق فطری از طلب عزّ و جاه دنیوی گذشته، طالب صحبت عارفان بالله گشته... و اکنون اهل ظاهر و باطن هر دو را مراد و از غایت کمال و اخلاق با همه‌اش وداد است. آن جناب را در فنّ شعر نیز پایه‌ای عالی‌ست و به غیر از قصاید، پنج‌شش مثنوی در سلک نظم کشیده... وجود شریفش مربی اصحاب و ذات خجسته‌اش مفرح احباب؛ در دیده‌ی حق‌بین شاهدش مشهود و موجودش موجود، لوح ضمیرش بی‌نقش و نگار و جان منیرش مستغرق نقش و نگار است. فقیر را خدمتش مکرر دست داده و صحبتش ابواب فیوضات به روی دل گشاده...». (هدایت، ۱۳۱۶، ۴۲۹)

«صاحب «حدیقه‌الشعرا» نیز او را با اوصافی چون نخبه‌ی علما، زبده‌ی فضلا، قدوه‌ی عرفا، عالم فاضل و سالک کامل... معرفی کرده است». (دیوان بیگی شیرازی، ۱۳۶۴، ۴۵۸)

## آثار حسینی

دیوان حسینی که شامل قصاید و غزلیات بوده، مفقود شده و در دسترس نیست. اما مثنوی‌های پنج‌گانه‌ی او که به «خمسه‌ی حسینی» یا «پنج گنج حسینی» نام برآورده است از دیگر آثار مهم اوست که در منابع مختلف معرفی شده و برخی از نسخه‌های خطی آن مثنوی‌ها (وامق و عذرا، مهر و ماه، اشتر نامه، الهی نامه و وصف الحال) در کتابخانه‌های مختلف موجود است که از جمله‌ی آن‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. کتابخانه‌ی «ملک»، تهران، (شماره‌ی ۵۲۹۵/۲ - پنج گنج).
۲. کتابخانه‌ی «موزه‌ی بریتانیا»، (شماره‌ی Add 25017).
۳. کتابخانه‌ی «لنین‌گرا - آکادمی علوم»، (شماره‌ی A 79).
۴. کتابخانه‌ی «سپهسالار»، (شماره‌ی ۱۳۶ و ۳۸۵).
۵. کتابخانه‌ی «علامه‌ی طباطبایی»، شیراز، (از مجموعه‌ی خمسه).
۶. کتابخانه‌ی «عبدالحسین بیات».
۷. کتابخانه‌ی «مجلس شورا»، (شماره‌ی ۸۸۹).
۸. کتابخانه‌ی «دانشگاه تهران»، (شماره‌ی ۳۵۸۷).
۹. کتابخانه‌ی «مجلس شورا»، (شماره‌ی ۸۹۰).
- ۱۰: کتابخانه‌ی «حاج میرزا عبدالحسین ذوالریاستین».

افزون بر نسخه‌های پراکنده، یک نسخه‌ی کامل و نفیس از «پنج گنج» یاد شده با ۶۱۸ صفحه در کتابخانه‌ی ملک تهران با شماره‌ی «۵۲۹۳» موجود است، این نسخه به عنوان کامل‌ترین و نفیس‌ترین نسخه‌ی خطی در فهرست نسخ - از جمله فهرست نسخ احمد منزوی - معرفی شده است. نسخه‌ی یاد شده در سال ۱۲۵۰ هجری قمری یعنی یک سال پس از درگذشت سراینده‌ی آن، به دستور نصیرخان بیگلربیگی لار و به دست اسماعیل نامی به نگارش درآمده است و تاکنون این نسخه معتبرترین نسخه به شمار آمده است. در سال ۱۳۷۰ شمسی، نسخه‌ای دیگر از پنج گنج حسینی در بخش نسخ خطی کتابخانه‌ی علامه‌ی طباطبایی شیراز پیدا شد که به مراتب از نسخه‌ی «ملک» که میکروفیلم آن در کتابخانه‌ی آستان قدس نگهداری می‌شود، معتبرتر است. زیرا اولاً کتابت این نسخه ده سال پیش از درگذشت شاعر، یعنی در سال ۱۲۳۹ هجری قمری، انجام گرفته و ثانیاً او خود همه‌ی مثنوی‌ها را تأیید و پایان همه‌ی آن‌ها را با عبارت «انشده‌الفقیر» و ذکر تاریخ سرایش امضا کرده است.

متأسفانه هنوز فهرست نسخه‌های ارزشمند خطی کتابخانه‌ی علامه‌ی طباطبایی شیراز تهیه و منتشر نشده است. از همین رو بسیاری از علاقه‌مندان و صاحب‌نظران از وجود چنین آثاری در این کتابخانه بی‌خبرند.

۷۵ سال پس از درگذشت حسینی، در سال ۱۳۲۴ قمری، به همت حاج عبدالحسین ذوالریاستین (مونس علی‌شاه) سه مثنوی از مثنوی‌های پنج‌گانه (وامق و عذرا، مهر و ماه، اشترنامه) به صورت چاپ سنگی، به قطع وزیری با ۲۶۹ صفحه، در ۵۰۰ نسخه منتشر شده است.

متن کتاب حاضر بر اساس نسخه‌ی کتابخانه‌ی علامه‌ی طباطبایی، پس از مقابله با نسخه‌ی کتابخانه‌ی ملک: (آس) و چاپ سنگی یاد شده (چا) سامان یافته است. زمان اتمام سرایش مثنوی‌های پنج‌گانه‌ی حسینی به شرح زیر است:

- وامق و عذرا، ۱۲۲۶ قمری (در ۴۲ سالگی شاعر)

- مهر و ماه، ۱۲۳۱ قمری (در ۴۷ سالگی شاعر)

- اشترنامه، ۱۲۳۵ قمری (در ۵۱ سالگی شاعر)

- الهی‌نامه، ۱۲۳۷ قمری (در ۵۳ سالگی شاعر)

- وصف‌الحال، ۱۲۳۸ قمری (در ۵۴ سالگی شاعر)

از دیگر آثار حسینی شرحی‌ست که بر دیباچه‌ی مثنوی مولوی نگاشته است. این شرح در مقدمه‌ی چاپ سنگی خمسه‌ی حسینی آمده است.

### نگاهی گذرا به برخی از ویژگی‌های خمسه‌ی حسینی

یکی از ویژگی‌های روشن سروده‌های حسینی، سادگی و روانی آن‌هاست. این مثنوی‌ها، به شیوه‌ی مثنوی‌های دوره‌ی بازگشت، دارای زبانی بسیار ساده و بی‌تکلف است. اما در عین سادگی، تصویرها، توصیف‌ها و استعاره‌های جان‌دار و زنده نیز در سراسر این منظومه‌ها دیده می‌شود.



ز آتشی کاندز زبان افروختم چون لب خود جان یاران سوختم  
 دوده ای دادم به خامه شعله خیز خامه شد برنامه ی دل شعله ریز  
 دوده چون ز آه دل غم کش گرفت خامه ام خاصیت آتش گرفت  
 شد نی کلکم شرربار آن چنان کز تفش سوزد زمین و آسمان  
 بوی خون می آید از گفتار من زان که خون خواری است دایم کار من  
 گر ندارد در رموز شاعری شعر من بر شعریاران برتری  
 زان بود کین خاطر شوریده حال دل نمی دادش که پیچد در خیال  
 هر چه می آمد ز غیثش بر قلم می زدش بر صفحه ی دفتر رقم  
 بر سخن سازی بنای او نبود شاعری برگ و نوای او نبود

(حسینی، نسخه ی خطی، وامق و عذرا، ۱۳۲۴، ۹۸)

## تصرفات و تاویلات

از ویژگی‌های دیگر مثنوی‌های حسینی، تصرفات و تاویلاتی‌ست که در گزارش داستان‌های پیش از خود کرده است. از جمله در منظومه‌ی وامق و عذرا برای نخستین بار داستان عاشقانه‌ی وامق و عذرا با داستان عاشقانه‌ی سعاد و سلمی در هم پیوسته و به صورت یک داستان واحد در آمده است. در روایات حسینی، وامق، دل‌باخته‌ی عذرا، سلمی، دل‌باخته‌ی وامق و سعاد، دل‌باخته‌ی سلمی‌ست.

گفت نشنیدی مگر امروز شاه طبل عشرت می زند در بارگاه  
 هست سلمی نام، شه را دختری دختر نیک اختر مه پیکری  
 گشته طبع نازک آن سیم تن مایل وامق، در درج یمن  
 امشب است آن شب که می گردد قرین سرو با شمشاد آن سرو و روان  
 چون شنید از وی سعاد این داستان ریخت سیل خون ز چشم خون فشان...

(حسینی، نسخه ی خطی، وامق و عذرا، ۱۳۲۴، ۷۱)

هم‌چنین در منظومه‌ی مهر و ماه، داستان عشق مهر و ماه را با شرح جزئیات مطرح کرده است. اما با توضیحات ویژه‌ای (به نثر) در مقاطع مختلف داستان، آن را به گونه‌ای عرفانی تأویل کرده است.

«در بیان بار بستن عاشق مبتلا از دار فنا به ملک بقا، که محل تجلیات ذاتی و مقصد صدق است و طی برازخ و مدارج که بلا مدارج کیف نعرج و بلامعارج این نتفرج، «سبحان الذی اسرى بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا» (حسینی، نسخه ی خطی، مهر و ماه، ۱۳۲۴، ۱۴۴).

## تغییر وزن

از دیگر ویژگی‌هایی که می‌توان برای مثنوی‌های پنج‌گانه‌ی مورد نظر برشمرد، تنوعی‌ست که شاعر با تغییر وزن در مثنوی ایجاد کرده است. برای نمونه: منظومه‌ی وامق و عذرا در بحر «رمل» سروده شده است، اما با بیتی در بحر «منسرح» آغاز می‌شود و در ادامه‌ی مثنوی، هر جا موضوع عوض می‌شود، یک یا دو بیت و به ندرت گاهی سه بیت در بحر منسرح بین دو موضوع آورده می‌شود. می‌توان گفت هر جا وزن شعر عوض می‌شود، نشانه‌ای‌ست تا روشن شود که موضوع شعر نیز تغییر خواهد کرد. هم‌چنین با این‌که مثنوی مهر و ماه در بحر هزج است، پس از عباراتی که به نثر در جای جای منظومه آورده شده، ابیاتی با وزن‌های دیگر سروده شده است و در مثنوی اشترنامه نیز که در بحر منسرح سروده شده، پس از توضیحاتی که به نثر نوشته شده، ابیاتی از شاعرانی مانند مولوی، حافظ، سعدی و... در وزن‌های مختلف آورده شده است. حتی در موضعی دیده می‌شود که حسینی غزلی از سروده‌های خود را که دارای بیت تخلص است در این منظومه آورده است با توجه به اینکه ذکر همه شواهد فراتر از این مقاله است تنها به نمونه‌ای در باره ی تمثیل به اشعار دیگران بیان می‌شود.

«در بیان آنکه سالک را از محبت گریز و گزیر نیست چنانکه بی محب پیر قدم در راه نهد جان بر باد دهد زیرا که غولان رهن در راهند و...»

چون بسی ابلیس آدم روی هست پس به هر دستی نشاید داد دست»

مولوی

(حسینی، نسخه ی خطی، مهر و ماه، ۱۱۷)

## اطناب ممل

در سراسر منظومه‌های حسینی، موارد متعدد از اوصاف درازدامن و تکرار مضامین دیده می‌شود که جریان داستان‌ها را کند و ملال‌آور کرده است. اوصافی که چنانچه حذف شوند، هیچ خللی به منظومه وارد نمی‌آید. این ویژگی ناخوشایند که در همه‌ی مثنوی‌های پنج‌گانه‌ی حسینی گسترده است، تنها موجب افزایش حجم منظومه‌ها شده است.

به مسکینی که داد از من نشانت ؟ که شد خونریز تیغ جان ستانت ؟  
که گفتت با من مسکین به کین باش ؟ زکین با من چنان کن یا چنین باش  
که گفتت تیغ برکش قصد من کن ؟ مرا گل گون قبا خونین کفن کن  
که گفتت کاین چنین خوار و زیونم ؟ که بی خنجر کشی دامن به خونم  
که گفتت خاک حسرت بر سرم نیز ؟ به جای باده، خونیم کفن کن  
که گفتت با دلم نرد ستم باز ؟ سمند کین بر آهوی حرم تاز  
که گفتت جوز بی اندازه بهتر ؟ کتاب ناز بسی شیرازه بهتر  
که گفتت رسم خوبان فتنه سازی شعار دلبران مسکین نواز نیست

(حسینی، نسخه ی خطی، مهر و ماه، ۱۳۲۴، ۱۳۷)

## نثر مسجع

عبارت‌هایی که برای توضیح در منظومه‌هایی چون اشترنامه و مهر و ماه آورده شده، معمولاً با نثر مسجع و متکلف پرداخته شده و برخلاف سبک اشعار که ساده و

روان است، این عبارات‌های نثری با جمله‌های طولانی و معطوف به هم، بیش‌تر دچار تعقید و ضعف تألیف شده‌اند.

در وصف عاشق سوخته جان و شیفته ی بی خانمان، که دل از غیر دلبر پرداخته و جان در عشق جانان باخته و سر در پای معشوق انداخته، غبار دویی را از آب چشم خون بار فرونشانده و گرد مایی و تویی را از چهره ی جان ناتوان برافشانده، لاجرم در خلوت وصال با یار بدیع الجمال عدیم المثال هم آغوش و در گلشن جان با قامت سرو اعتدال دلبر شیرین مقال هم دوش گشته، هَنِيئاً لَأَرْبَابِ النَّعِيمِ نَعِيمُهُمْ وَ لِّلْعَاشِقِ الْمِسْكِينِ مَا يَتَجَرَّعُ (حسینی، نسخه ی خطی، مهر و ماه، ۱۳۲۴، ۱۲۰)

## موضوع سروده‌ها

موضوع اصلی پنج‌گنج حسینی مباحث عرفانی و شرح عشق و مشکلات سلوک است و افزون بر این مطالب، موضوعاتی چون توحیدیه، نعت حضرت رسول اکرم (ص)، مدح گزافه‌آمیز فتح‌علی شاه قاجار و وصف اغراق‌آمیز میرزا ابوالقاسم سکوت (پیر طریقت شاعر) موضوعات بخش‌های آغازین برخی از مثنوی‌هاست.

## نگاهی به اشترنامه حسینی

اشترنامه سومین مثنوی از پنج‌گنج حسینی است که در وزن «مفتعلن مفتعلن فاعلن» (بحر سریع مطوی مکشوف) سروده شده است. این منظومه‌ی عرفانی که در بیان عشق و سلوک و مشکلات طریقت است، از یک مقدمه‌ی بلند و چهل مقاله فراهم آمده است و از دیدگاه ساختاری با مثنوی «مهر و ماه» - که دومین منظومه از پنج‌گنج حسینی است - همانندی آشکار دارد.

گفتارهای بخش مقدمه را می‌توان به ترتیب در چند دسته جای داد (برای آشنایی با شیوه‌ی بیان در این منظومه، از هر بخش چند بیت نمونه آورده می‌شود).

۱. بازگفتی شاعرانه در پیوند با خداوندگار بزرگ؛ تحمیدیه.

بسم الله الرحمن الرحيم  
 تا که نشان از دل و از دلبر است  
 اوست صفابخش ضمیر همه  
 قادر و غفار و قدیر و قدیم  
 نام خدا زینت هر دفتر است...  
 دادگر و عذر پذیر همه...

(حسینی، نسخه ی خطی، اشترنامه، ۱۳۲۴، ۱۸۰)

ای به ثنایت خرد خرده دان  
 حمد و ثنای تو نکرده است کس  
 خلعت ایجاد تو بر دوش چرخ  
 با همه دانش شده کلّ اللسان  
 هم تو مگر حمد کنی خویش و بس  
 حلقه‌ی فرمان تو در گوش چرخ  
 (همان، ۱۸۲)

۲. راز و نیاز و دعا و مناجات به درگاه الهی.

ای به تو قائم ز فلک تا به خاک  
 جز تو نداریم پناه دگر  
 چون تو پناهی زکرم در پذیر  
 پخته‌ی عشقم کن و خامم مدار  
 وز تو هویدا زسمک تا سماک  
 بر دل خون گشته گواه دگر  
 عذر من ای پادشه بی نظیر  
 جام وصالم ده و کامم برآر...

۳. نعت حضرت رسول اکرم(ص) و وصف معراج.

ای به طفیل تو جهان را وجود  
 درگه تو سجده گه اهل دل  
 تا تو ز تأیید گرفتی جهان  
 یوسف تجرید درآمد زچاه  
 خاک درت کعبه‌ی اهل شهود  
 مهر و مه از پرتو رویت خجل  
 تا تو به توحید گشادی زبان  
 یونس تفرید برآمد به ماه  
 (همان، ۱۹۱)

۴. در منقبت حضرت علی (ع) و ائمه‌ی اطهار: دوازده امام.

صدر زمین فخر زمان مرتضی  
 آن که از او منزلت افلاک یافت  
 آن که بود خاک درش جان پاک  
 والی والا علی بوالعلی  
 مرتبت از درگه او خاک یافت  
 زر بود اندر کف او همچو خاک...  
 (همان، ۱۹۳)

۵. مدح میرزا ابوالقاسم سکوت، پیر طریقت شاعر.

نور دل و دیده ابوالقاسم است	آن که به او اسم و صفت قائم است
بحر محیط است ز فضل و کمال	چرخ بسیط است ز عزّ و جلال
هر گُهری او ز زمین برگرفت	چرخ بزد بوسه و بر سرگرفت

(همان، ۱۹۵)

۶. مدح فتحعلی شاه قاجار.

شاه جهان خسرو صاحب قران	فتحعلی شاه شه کامران
خسرو آفاق به فضل و به جود	جود پذیرفته ز بودش وجود

(همان، ۱۹۶)

۷. در سبب نظم کتاب و اشاره به این که این سروده‌ها حاصل استمداد از پیر طریقت و اشاره‌ی او به نظم این سخنان برای راهنمایی هواداران است و تأکید بر این که مقصود از همه‌ی این سخنان، بیان حقایق است.

پیر چو دید این همه آزرده‌ام	خسته دل و غوطه به خون خورده‌ام
خواند من دل شده را زان خویش	داد به من مایده از خوان خویش
جان من از بند غم آزاد شد	سینه‌ی ویران من آباد شد
گفتم اگر صورت رفتار خویش	شرح دهم بهر هوادار خویش
موجب آگاهی خویشان شود	راهنمای دل ایشان شود
قصه‌ی من شوق فزای دل است	بن‌دنه و بن‌د گشای دل است

(همان، ۱۹۹)

۸. وصف احوال دل شیفته و حال آشفته‌ی شاعر و وابستگی او به پیر طریقت

خود.

پس از این مطالب مقدماتی که حدود یک چهارم از مثنوی اشترنامه است، مقاله‌های چهل‌گانه آغاز می‌شود. شاعر خود مطالب کتاب را پس از این به چهل بخش

تقسیم کرده و در آغاز هر بخش با ذکر شماره‌ی مقاله، در پیوند با مطالب آن مقاله چند سطر به نثر توضیح داده است.

هر کدام از این مقاله‌های چهل گانه از سه بخش تشکیل شده است: نخست: بخش منثور؛ دوم: بخش اولیه‌ی منظوم که در همه‌ی موارد با عبارت «خیز شتربان که...» آغاز شده است و بخش سوم: بیان حکایتی منظوم در پیوند با موضوع همان مقاله.

برای آگاهی بیشتر به کوتاه نوشته‌ی عنوان مقاله‌ها اشاره می‌شود. مقاله‌ی اول: در رفتن عاشق صادق به طلب گوهر مقصود و آغاز اشترنامه (خیز شتربان که تن از کار شد... دل بر آن دلبر عیار شد).

مقاله‌ی دوم: در اضطراب عاشق غم دیده در فراق یار.

مقاله‌ی سوم: در بیان بی‌تابی عاشق مفتون و تاکید بر پیروی از پیر آگاه در سلوک.

مقاله‌ی چهارم: در بیان اضطراب عاشق و خطر راهنمایان دروغین.

مقاله‌ی پنجم: در شکایت عقل از نفس که نگهبان مرکب تن است.

مقاله‌ی ششم: درباره‌ی سلوک و راهزنی‌های ابلیس.

مقاله‌ی هفتم: درباره‌ی اظهار عجز سالک و التماس او از پیر و رهبر خود.

مقاله‌ی هشتم: در زاری عاشق از هجران.

مقاله‌ی نهم: در بیان اشتعال آتش اشتیاق.

مقاله‌ی دهم: در بیان گرفتاری عاشق به معشوق، از مکاشفات گوناگون و راز دل گفتن معشوق.

مقاله‌ی یازدهم: در صفت خوی عشق فتنه جو.

مقاله‌ی دوازدهم: در عجز و نیاز عاشق شوریده حال.

مقاله‌ی سیزدهم: در بیان آن که نصیحت و دانش به کار عاشق شوریده حال نیاید و برای او جز عجز و نیاز شایسته نباشد.

مقاله‌ی چهاردهم: در بیان تحمل دردها و مشکلات برای رسیدن به کمال.

مقاله‌ی پانزدهم: در نیاز عاشق به لطف معشوق.

- مقاله‌ی شانزدهم: در بیان این که اگر دل عاشق آتش بگیرد و تعینات و تقیدات را در هم نوردد، چشم باطن او باز می‌شود و وصف معراج پیغمبر.
- مقاله‌ی هفدهم: در بیان این که چون عشق کاملاً بر عاشق مستولی شود و سوسه‌های نفس لوامه در او کارگر نمی‌افتد.
- مقاله‌ی هجدهم: در بیان بی‌تابی عاشق مسکین و در بی‌اثری می‌انگوری برای خمار معنی.
- مقاله‌ی نوزدهم: در بیان عجز عاشق شوریده حال با نفس بدسگال.
- مقاله‌ی بیستم: در مورد نفس و عقل و نفس لوامه و عقل کامله.
- مقاله‌ی بیست و یکم: در عجز وانکسار عاشق بی‌قرار.
- مقاله‌ی بیست و دوم: در بیان بی‌تابی عاشق تنگدل.
- مقاله‌ی بیست و سوم: در شرح گذاختن عاشق دل باخته.
- مقاله‌ی بیست و چهارم: در شرح بی‌قراری عاشق در هجران معشوق.
- مقاله‌ی بیست و پنجم: در بیان آن که سوز و گداز عاشق نونیز بهتر از دلجویی اغیار کینه‌ساز است.
- مقاله‌ی بیست و ششم: در شرح زاری عاشق غمناک از کرشمه‌های معشوق بی‌باک.
- مقاله‌ی بیست و هفتم: در شرح ناله و زاری عاشق بی‌قرار از درد اشتیاق یار گل‌عذار.
- مقاله‌ی بیست و هشتم: در بیان آشفته‌گی عاشق و راهنمایی پیر.
- مقاله‌ی بیست و نهم: در شرح خرابی احوال پر ملال عاشق.
- مقاله‌ی سی‌ام: در شرح حال عاشق ناصبور در جدایی معشوق پرغرور.
- مقاله‌ی سی و یکم: در شکایت عاشق شوریده‌سر، با رهبر کوی دلبر، از حال سوخته‌جگر.



مقاله‌ی سی و دوم: در شرح سستی عاشق چالاک پس از آن که نشان از معشوق خود نجست.

مقاله‌ی سی و سوم: در شرح این که عالم شهود در جنب عالم غیب حکم دهی را دارد که سالک رحل اقامت روزی چند در او نهد و از او بگذرد و به شهرستان غیب که سواد اعظم است برسد.

مقاله‌ی سی و چهارم: در بیان غلبه‌ی عشق و از دست رفتن عاشق.

مقاله‌ی سی و پنجم: در بیان شدت اشتیاق عاشق دل سوخته.

مقاله‌ی سی و ششم: در بیان اشتیاق عاشق زار به دیدن یار خود.

مقاله‌ی سی و هفتم: در بیان پریشانی عاشق آشفته حال.

مقاله‌ی سی و هشتم: در بیان آن که شکر و شکوه‌ی عاشق را اعتباری نیست.

مقاله‌ی سی و نهم: در بیان کیفیت اشتعال آتش عشق از دل عاشق بی صبر.

مقاله‌ی چهلم: در بیان رسیدن عاشق به دارالخلافت‌ی عشق بی نشان.

بخش منظوم مقاله‌ی اول این گونه آغاز می‌شود:

دل بر آن دلبر عیار شد	خیز شتریان که تن از کار شد
کز کف من رفت دل هوشیار...	خیز و بنه بر شتر مست بار
بر شتر خیره سر بی‌مه‌ار...	آه که بی‌دل نتوان بست بار
تن دهم و از پی او سر نهم	لیک همان به که به این تن دهم

(همان، ۲۲۳)

آغاز مقاله‌ی دوم:

می‌کشدم دل به عراق و حجاز	خیز شتریان که من خسته باز
مست شدم زمزمه ای ساز کن	خیز و نوای حدی آغاز کن
سوی عراقم ز حجاز افکنی	تا ز نشییم به فراز افکنی
از پی آن ترک عراقی رود...	دل به عراق از پی ساقی رود

(همان، ۲۲۴)

آغاز مقاله‌ی سوم:

می‌کشدم دل به عراق عرب  
در حلب و موصل و کرکوک و شام  
تا رسد این ناچه به آن کاروان...  
(همان، ۲۲۶)

خیز شتریان که ز شام و حلب  
شوم دلی کاو سحری کرد شام  
خیز و بکش محلم ای ساریان

آغاز مقاله‌ی چهارم:

گشت بسی منفعل و شرمسار  
باد خجل بنده از این بندگی  
دیده به خون جگر آغشته ای  
رخت کشم سوی عراق عجم  
(همان، ۲۲۷)

خیز شتریان که دل از روی یار  
تا چه ز بی‌دوست کند زندگی  
خیز و بکش محمل سرگشته ای  
تا ز عراق عرب ای محتشم

آغاز مقاله‌ی پنجم:

رفت من غم زده را دل زجا  
تا چه سروشیش به گوش آمده  
مست شد و بند زپا باز کرد...  
شد به عراق و ز غم آزاد گشت...  
(همان، ۲۲۸)

خیز شتریان که زبانگ درا  
خیز که اشتر به خروش آمده  
خیز که اشتر طرب آغاز کرد  
رست ز بند تو و دل شاد گشت

آغاز مقاله‌ی ششم:

وقت رحیل است نه هنگام خواب  
قافله رفته است و به جا مانده‌ای  
کاین ره سیل است نه جای قرار...  
(همان، ۲۱۰)

خیز شتریان که دمید آفتاب  
تا نگری از همه وا مانده‌ای  
خیز و منه بار در این رهگذار

آغاز مقاله‌ی هفتم:

رفت به بانگ جرس از دست من

خیز شتریان که دل مست من

خیز که هوشم بر بود این سروش  
(همان، ۲۱۱)

بانگ رحیل آمدم اینک به گوش

آغاز مقاله‌ی هشتم:

بانگ رحیل آمد و شد بی‌قرار  
کشور امید من آباد از اوست  
روی نهم بر در دل دار خویش...  
(همان ۲۱۳)

خیز شتربان که دل سوگوار  
قافله‌سالار که دل شاد از اوست  
گفت به اشتر بنهم بار خویش

آغاز مقاله‌ی نهم:

می‌شوم اینک ز پی دل روان  
هر چه دلم کرد همان می‌کنم...  
(همان ۲۱۴)

خیز شتربان که من ناتوان  
رو به دل و پشت به جان می‌کنم

آغاز مقاله‌ی دهم:

رفت سوی دلبر نامهربان  
من برد مهار شتر از دست من...  
(همان ۲۱۶)

خیز شتربان که دل خسته جان  
خیز که چون شد دل سرمست

آغاز مقاله‌ی پانزدهم:

دامن آسایشم از چنگ شد  
جان دهد امروز به یاد عراق...  
(همان ۲۲۳)

خیز شتربان که دلم تنگ شد  
چون نشود تنگ دلی کز فراق

آغاز مقاله‌ی بیستم:

رقص شتر بین و به وجد اندرآی  
ناقه‌ی نجدی که به وجد آمده  
(همان ۲۳۱)

خیز شتربان و زبانگ درای  
تا چه پیامیش ز نجد آمده

آغاز مقاله‌ی بیست و پنجم:

خیز شتربان که دل مستمند  
مست شد و بند خرد پاره کرد  
رخت به سر منزل جانان فکند  
چاره‌ی خویش این دل بی‌چاره کرد  
(همان ۲۳۸)

آغاز مقاله‌ی سی‌ام:

خیز شتربان که دل پر شرر  
خیز که شد باز دل داغ دار  
باز شد آغشته به خون جگر  
دامنش از خون جگر لاله زار  
(همان ۲۴۷)

آغاز مقاله‌ی سی و پنجم:

خیز شتربان که ز آشوب دل  
شوق عراقش شده از پیش تر  
شد سر شوریده لگدکوب دل  
هر چه توان گفت که آن بیش تر  
(همان ۲۵۶)

آغاز مقاله‌ی چهلم:

خیز شتربان که دل ناشکیب  
خیز که اشتر به سماع آمده  
تاقت ز رخساره‌ی لیلی شعاع  
رفت ز دل حسرت دیدار یار  
می‌دهم مزده‌ی وصل حبیب  
با تو مرا وقت وداع آمده  
ناقه به وجد آمد و من در سماع...  
گشت پدیدار چو رخسار یار  
(همان ۲۶۳)

پس از مقاله‌ی چهلم چند بند دیگر در پیوند با نفس، عشق و عقل آمده و منظومه به پایان رسیده است.

\*\*\*

شتر توصیف شده در این اشترنامه را در بسیاری موارد می‌توان نمادی از نفس، جسم و تن گرفت. در مقاله‌ی چهاردهم این نماد، بسیار روشن و آشکار باز نموده شده

است در مقاله‌ی یادشده، شاعر از شتربان درخواست می‌کند که بر شتر او بار اضافی بنهد تا سرکشی‌های او مهار شود و دلداده را به دلدار برساند.

در بخش منشور مقاله‌ی چهاردهم آمده است:

در بیان آن که آلام روحانی و اسقام جسمانی تا به سرحد کمال نرسند، نفس را بسط کامل میسرنشود و تا بار مجاهده‌ی او گران نباشد، مرکب او به منزل نرود، بلکه سرکشی آغاززد و عقل را که راکب اوست، از اوج تجرد به حضيض تعلق اندازد و پایمال سمّ ستور هوا و هوس طبیعتش سازد» اینک چند بیت از بخش نخست منظوم مقاله‌ی چهاردهم:

خیز شتربان به هوای عراق	نغمه سرا شو به نوای عراق
خیز و مهار شتر مست گیر	دل شده‌ای را ز وفا دست گیر...
داد مهار شتر از کف دلم	تا فتد آخر به کجا محلم
اشتر مستی که گران بار نیست	بارکش این دل افگار نیست
گر نهی امروز بر او بار نه	بار بر آن اشتر غدار نه
تا ندود هر طرف آن خیره سر	سخت نگیرد به دل خون جگر...
خیز و بنه بار گرانی بر او	تا شتر من ندود سو به سو
تا که برد بار به آسانی‌ام	نی شکند دست و نه پیشانی‌ام
بار گران طاقتش از دل برد	بار مرا نیک به منزل برد
در بر دل‌دار رساند مرا	و از غم ایام رهند مرا

(همان، ۲۲۲)

حکایتی که در ادامه‌ی بخش نخست آمده نماد گفته شده را آشکارا تأیید می‌کند:

«حکایت سالکی که با عارفی شکایت از نفس سرکش و قلب مشوش نمود و پیشانی عجز و نیاز بر در آن یگانه‌ی چاره ساز سود، عارف کامل و پیر مکمل به گران ساری بار مرکب تن از ریاضات و مجاهدات اشارتش فرمود»:

این نشیندی که یکی زاهل درد گشت بسی، جست یکی مرد فرد...

گفت دل آزرده‌ی پر درد و داغ  
کای به فدای تو دل و جان من  
نفس خبیث از ره بد گوهری  
مایل اخلاق پسندیده نیست  
جز پی شهوت نرود روز و شب  
هم تو مگر رحم بفرمایی‌ام  
پیر بفرمود به آن خسته دل  
تا بتوانی بکشش زیر بار  
بار گرانش نهی گر به دوش  
پشت وی از بار گران ریش کن  
چون که کند کج روی آن خیره سر  
بار گران را چو زیادت کنی  
سینه ز هر وسوسه خالی کند  
بار تو و خویش به منزل برد  
شد چو از آن جام صفا تر دماغ  
خاک درت چشمه‌ی حیوان من  
می‌نرود از پی دین پروری  
در طلب گوهر نادیده نیست  
و از طلب جاه بود در تعب...  
تا نکشد کار به رسوایی‌ام  
کای شده از تیرگی دل خجل  
تا نتواند گسلاند مهار  
رام تو گردد چو سباع و وحوش  
هر چه کند سرکشی آن بیش کن  
بار گرانش ز سر آرد به در  
عادت او محو عبادت کنی  
ره به سوی مقصد عالی کند  
کشتی‌ات از ورطه به ساحل برد  
(همان، ۲۲۳)

در مقاله‌ی بیستم نیز به تقابل نفس و عقل اشاره دارد: «در بیان آن که نفس که مرکب عقل است میلش به عالم محسوسات و ذوقش از مأكولات و ملبوسات است و عقل که راکب اوست طالب راه طریقت و راغب عالم حقیقت است. چون عقل در طی راه طریقت کوشد و خون جگر در لُجَه‌ی فراق نوشد و چون بحر جوشان از شوق ساحل نجات خروشد، تا خداوندی خرد و بی‌خودی فروشد، البته او را از سکر و انبساط و دهشت و قبض و ذوق و نشاط گریزی نیست و چون از خویش رود و بی‌خود گردد، نفس که میلش به سوی لذات جسمانی و خواهش‌های نفسانی است، اگر او را غافل نگرد، رو به تعمّات زایل آورد و آن رهنورد سرگشته را به سرمنزل خویش که زندان اوست ببرد. مگر آن که پیر کامل مکمل که رخت از جهان بسته و در «مقعد

صدق» نشسته و از خویش رسته، رهبری او کند و او را به سر منزل مقصود رساند» (همان، ۲۳۱).

\*\*\*

همان‌گونه که در برخی متون عرفانی ده و روستا را نماد عالم اصغر و جهان مادی و شهر را نماد عالم اکبر دانسته‌اند، در اشترنامه‌ی حسینی نیز همین نمادگرایی دیده می‌شود:

در بخش منظوم مقاله‌ی سی و سوم آمده است:

عاشق دل خسته به تنطگ آمده	خیز شتربان که از این دهکده
اهل دلی صاحب دردی نخواست	هرگز از این دهکده مردی نخواست
دیده‌ی کوتاه نظران کور به	مردمی از مردم ده دور به
بربط و نی ساغر و پیمانہ نیست	دهکده را ساقی و میخانه نیست
خیز و بشو زاین ده ویرانه دست	ده نبود منزل رندان مست
رند خراباتی پیمانہ نوش	در ده ویران چه کند با وحوش
غیر میدان شهری مشتاق را	یار مخوان مردم رستاق را
گاه تو را آب و گهی آذر است	یاری آن جو که به شهر اندر است

(همان، ۲۵۳)

چنانچه در بخش منثور مقاله سی و سوم درنگ شود، معانی ثانویه‌ی «دهکده و شهر» در این منظومه روشن می‌شود:

«در بیان آن که عالم شهود در جنب عالم غیب حکم دهی دارد که سالک رحل اقامت روزی چند در او نهد و از او بگذرد و او را بگذارد و به شهرستان غیب که سواد اعظم و عالم عمی و ملک عدم نیز گویندش درآید و رحل اقامت نهد و بار گشاید و از مردم رستاق گریزد و به شهری مشتاق در آویزد، تا عنایت او وسیله‌ای انگیزد که او را چون شهد و شیر با محبوب درآمیزد» (همان، ۲۵۳).

همان‌گونه که پیش از این اشاره شد یکی از ویژگی‌های آشکار منظومه‌های حسینی وصف‌های طولانی در فضاهاى تکراری است این توصیفات طولانی با زبانی یک نواخت و کم حادثه، همواره موجب کندی جریان منظومه می‌شود و «اشترنامه» نیز از این ویژگی برکنار نمانده است.

\*\*\*

تلفیق عبارات مثنوی و منظوم همان شیوه ای است که در منظومه‌ی دوم حسینی (مهر و ماه) نیز وجود دارد. در هر دو منظومه، عبارات مثنوی بر خلاف زبان ساده‌ی سروده‌ها، معمولاً با نثری فنی، مسجع و گاهی متکلف پرداخته شده است. در مثنوی «مهر و ماه» افسانه‌ای عاشقانه، به گونه‌ای ویژه، در گزارشی عرفانی بازنموده شده است؛ بدین شیوه که شاعر، داستان مهر و ماه را بدون آن که در متن اشعار داستان، موضع گیری عرفانی کند، به نظم کشیده است. اما در جای جای این منظومه، هر چند صفحه یک بار، متناسب با موضوع داستان، مفاهیم عرفانی عشق و سلوک را به نثر فارسی باز نوشته است. پیوند ظاهری عبارات‌های مثنوی و اشعار این منظومه آن گونه است که چنان چه عبارات‌های مثنوی از همه‌ی منظومه حذف شود، هیچ خللی و هیچ تغییری در جریان داستان پدید نمی‌آید. جز آن که دیگر هیچ نشانی از تأویل عرفانی در این منظومه نخواهد ماند. شاعر تنها در آخر کتاب، پس از پایان داستان، به نظم درباره‌ی دلیل بهره‌گیری از تمثیلات محسوس، برای بیان مقاصد عالی سخن رانده است.

موضوع منظومه‌ی اشترنامه نیز مانند «مهر و ماه» بیان سیر و سلوک عرفانی و مشکلات طریقت است، اما در مثنوی اشترنامه همه‌ی مطالب، (نظم و نثر)، آشکارا در بیان مستقیم موضوعات مربوط به سلوک عرفانی است.

یکی دیگر از ویژگی‌های «اشترنامه» این است که شاعر در بخش عبارات‌های مثنوی مقاله‌های چهل‌گانه افزون بر آیه و حدیث معمولاً به بیت یا ابیاتی از سخن



سرایان دیگر (مولوی، نظامی، سعدی، حافظ و...) نیز استناد می‌جوید و در مواردی اندک از سروده‌های دیگر خود نیز در این بخش‌ها استفاده می‌کند، برای نمونه بخش منشور مقاله‌ی پانزدهم با غزلی شش بیتی از خود شاعر (در وزن متفاوت از منظومه) به شرح زیر پایان یافته است.

ای غمت آرزوی مشتاقان	به خیال تو خوی مشتاقان
چون تویی پیشوای مسجد و دیر	بر در توست روی مشتاقان
ذکر تو ورد من بود که جز او	نبود گفت و گوی مشتاقان
جز می نرگس خمارینت	نبود در سبوی مشتاقان
زآب دیده به خاک درگه تو	لحظه لحظه وضوی مشتاقان
با وجودت حسینی مسکین	فارغ از جست و جوی مشتاقان

(همان، ۲۲۳)

## منابع:

- ۱- حسینی قزوینی شیرازی، حاج میرزا حسن، خمسه، چاپ سنگی، ۱۳۲۴.
- ۲- حسینی قزوینی شیرازی، حاج میرزا حسن، وامق و عذرا، تصحیح کاووس حسنلی و کاووس رضایی، تهران، روزگار، ۱۳۸۲.
- ۳- حسینی قزوینی شیرازی، حاج میرزا حسن، مهر و ماه، تصحیح کاووس حسنلی و کاووس رضایی، شیراز، نوید، ۱۳۸۶.
- ۴- دیوان بیگی شیرازی، سید احمد، حدیقه الشعرا، تصحیح عبدالحسین نوایی، ۱۳۶۴.
- ۵- رکنی زاده ی، آدمیت، محمد حسین، دانشمندان و سخن سرایان پارس، تهران، ۱۳۲۹.
- ۶- نایب الصدر، معصوم علی شاه، طرایق الحقایق، بی تاریخ.
- ۷- هدایت، رضا قلی خان، ریاض العارفین به کوشش مظاهر مصفا، آفتاب، تهران، ۱۳۱۶.